«بسم رب الشهدا و الصدیقین...»



شهید مسعود علیمحمدی در سوم شهریور سال 1338 در خانواده ای مذهبی و متدین در روستای بلوطک که در 3 کیلومتری شهرستان ایذه واقع شده است، دیده به جهان گشود و تحت تربیت پدر و مادری مومن و متدین و ارادتمند به خاندان عصمت و طهارت پرورش یافت.... در سال 1346-1347 تحصیلات ابتدایی خود را در دبستانی در شهر ایذه آغاز کرد. علیمحمدی با آن سن کم و جدیت تمام و احساس مسئولیت مسیر محل زندگیشان را تا ایذه با پای پیاده طی می کرد. وجود فضایل پسندیده و روحیات عالی باعث شد که عملا غمخوار پدر و مادر خود شود. دوره ابتدایی را با موفقیت و نمرات عالی سپری نمود و دوران راهنمایی را در مدرسه راهنمایی جلال آل احمد گذراند....

شهید علی محمدی از هوش و استعداد قابل توجهی برخوردار بود. وجود روحیه حساس، قیافه ای آرام، چهره ای خندان، گشاده رویی و خوش خلقی از ایشان شخصیتی دوست داشتنی و جذاب ساخته بود و همین امر سبب جذب دوستان زیادی شده بود و اکثر همکلاسیهای علیمحمدی به یاد دارند که وی از دانش آموزان ممتاز و کوشا و از بهترین شاگردان شناخته می شد...

وی دوران تحصیلات متوسط در سال 1353 در دبیرستان آیت الله طالقانی شهرستان ایذه شروع کرد..... با وجود مشکلات فراوان در کنار تحصیل همگام و همراه پدر به فعالیتهای کشاورزی می پرداخت، دوران دبیرستان علی، مقارن بااوج گیری تظاهرات و مبارزات ملت ایران شد، او با ایراد سخنرانی و برپایی نمازجماعت در دبیرستان به مبارزه با فعالیتهای سیاسی گروهها پرداخت، او ضمن عضویت در انجمن اسلامی دبیرستان عضو نیروهای فعال مسجد جامع، سعی در برپایی کلاسهای عقیدتی و سیاسی می نمود و در سنگر دبیرستان فعالانه ضمن تبلیغ و جذب نیروهای مومن به مبارزه با افکار انحرافی رایج آن زمان می پرداخت... پس از اخذ دیپلم در سال 1358 به جهادگران پیوست و با تمام توان در خدمت محرومین قرار گرفت و در ادامه کمیته فرهنگی جهادسازندگی شهرستان ایذه را راه اندازی و در این راستا اقدام به دایر کردن کتابخانه ای بزرگ در شهر نمود و کتابخانه های موجود در شهر را تقویت کرد. ضمن اینکه در این مدت تهیه و تکثیر نشریات، فیلم، اسلاید و دایر کردن کلاسهای تابستانی آموزش قرآن می پرداخت و او کار فرهنگی را از بزرگترین کارها می شمرد... با شروع جنگ تحمیلی شهید عزیز از جهاد استعفا و به سپاه می پیوندد و لباس سبز پاسداری را زینت بخش قامت استوار خود دیده و در همان ابتدا به عنوان مسئول پرسنلی پایگاه مشغول به خدمت شد و خدمت در پایگاه او را قانع نکرد. او به دنبال روزنه ای بود که به عشق بپیوندد و در اولین فرصت فرمانده پایگاه را قانع کرد و به جبهه اعزام شد. او ابتدا به عنوان نیروی تکاور در یکی از گردانهای لشکر گمنامانه مشغول به خدمت شد و در عملیات خیبر در کنار شهید جعفرزاده رزمید و به دنبال آن بنا به دستور مسئولین لشکر به سمت مسئول تعاون و فرمانده گردان انصار لشکر 7 ولیعصر (ع) منتصب شد...



او مدرک کارشناسی خود را از دانشگاه شیراز (سال 1364) و کارشناسی ارشد (سال 1367) و دکترای فیزیک را با گرایش ذرات بنیادی فیزیک در سال 1371 کسب کرد.

او نخستین شخصی است که در ایران دکترای خود را در فیزیک دریافت نموده‌ است. او به همراه وحید کریمی پور دارای ده‌ها مقاله معتبر جهانی در پژوهشگاه دانش های بنیادی بودند...

 او همچنین طی سالهای 1376 تا 1380 با مرکز تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات همکاری داشته و تخصص اصلی او ذرات بنیادی و انرژی های بالا و کیهان شناسی بوده است...

 شهید علیمحمدی یکی از برگزیدگان جشنواره بین المللی خوارزمی در سال 1386 بود و در پژوهش های بنیادی رتبه دوم را کسب کرد... نظریه میدان های کوانتومی، ذرات بنیادی، مکانیک آماری، الکترومغناطیس، مکانیک کوانتومی، از جمله درسهای ارائه شده توسط وی در دانشگاه است... ایشان از سال 1374 در دانشکده فیزیک دانشگاه تهران مشغول به تدریس بودند و نیز عضو هیات علمی این دانشگاه نیز بودند...



**یک) اولویت استاد با کلاس درس بود...**

روزي با دکتر علي‌محمدي در اتاق کارش مشغول بحث کاري بوديم که ناگهان تلفن همراهش زنگ زد. پس از صحبتش با تلفن کمي ناراحت بود. پرسيدم چه شده؟ با ناراحتي از اين شاکي بود که تقاضايي از او شده که در يکي از جلسات دانشگاه که مهم است شرکت کند، اما وقت نداشت چون در همان ساعت کلاس داشت و مي‌گفت که اولويت اصلي کار او کلاس درس است و نبايد وقت دانشجويان را هدر داد. هر چند جلسه نيز براي امور دانشگاهي بود و به نظرش مهم، اما کلاس را به همه چيز ترجيح مي‌داد.(خاطره‌اي از حميدرضا مشفق رئيس دانشکده فيزيک دانشگاه تهران)

**دو) ذوق‌زدگي دانشجويان نسبت به ارائه درس "کوانتوم" توسط شهيد علي‌محمدی...**

سال اول دانشگاه بودم و زمزمه‌هايي راجع به وجود درسي به اسم "کوانتوم " را شنيده بودم. با توجه به تصوري که از اين درس داشتم و جذابيت و در عين حال سخت بودنش با خودم مي‌گفتم کاش استادي که قراره اين درس رو باهاش بگذرونم از اساتيد برجسته دانشکده باشه. گذشت تا ترم 4، همه منتظر بوديم تا درس‌هاي ترم بعد و اساتيد مربوطه اعلام بشن. قبل از اعلام رسمي يکي از بچه‌ها رفته بود پيش استاد و فهميده بود که دکتر علي‌محمدي قراره ترم بعد "کوانتوم " رو ارائه کنه. خبر پخش شد و ما هم با ذوق‌زدگي خاصي اين موضوع رو به همديگه مي‌گفتيم. يادش به خير، نذرهايي سر همين موضوع به ظاهر ساده کرده بوديم، غافل از اينکه ترم 6 مي‌رسه و کلاس کوانتومي که دکتر نيمه‌تمام گذاشت و رفت...

ترم هفت بوديم و با شهيد علي‌محمدي درس آماري داشتيم. گذشته از خاطراتي که در سر کلاس همه از دکتر به ياد دارند، مي‌خواهم يک خاطره از امتحان پايان ترم درس آماري تعريف کنم: دکتر فصل آمار کوانتومي را درس داده بود و من سر کلاس نبودم. براي امتحان پايان ترم که داشتم مسائل را حل مي‌کردم به يک مسئله جالب برخوردم و چون سرکلاس نبودم نتوانستم منظور سئوال را بفهمم. پيش دکتر رفتم و به او سئوال را نشان دادم و بعد گفت الان وقت ندارم فردا بيا. فردا که رفتم ديدم گفت ديگه فرجه حل سئوال تمام شده و من سئوال حل نمي‌کنم و من هم با خودم گفتم حتما اين سئوال را نمي‌دهد،

بنابراين بي‌خيال حل آن سئوال شدم چون سرمان هم براي کنکور شلوغ بود، درحالي که به نظرم سئوال خوبي آمده بود... خلاصه فرداي آن روز که سرجلسه امتحان نشسته بودم ديدم آخرين سئوال امتحان همان سئوال بود و دکتر سرجلسه به من نگاه کرد و خنديد!

من هم نگاه کردم و توي دلم خنديدم و نهايتا هم 18 شدم به خاطر همان سئوال. خدا بيامرزد دکتر رو. مرد فعال و با اراده و پشت‌کاري بود که البته ويژگي‌هاي اخلاقي خاص خودش را داشت و روي هم رفته مرد بزرگي بود که از دستش داديم و من هميشه در کارهاي علمي او را به عنوان يکي از الگوهاي ايراني خود قرار داده‌ام و خيلي وقت‌ها يادش مي‌کنم. اميدوارم راهش همچنان ادامه یابد. (خاطره ای از دانشجو علی معتضدی)

**سه) حساسیت استاد به دانشجویانش فراموش نشدنی است!!!**

سال88 با شهيد عليمحمدي درس مکانيک کوانتومي داشتيم. دکتر دانشجويان ورودي 86 دانشکده را از همان ترم 1و2 که با ايشان درس فيزيک پايه 1و2 داشتيم مي‌شناخت. يکي از دوستانم که جزو دانشجويان برتر ورودي از نظر معدل بود، به طور منظم در کلاس‌ها حضور پيدا نمي‌کرد تا اينکه يک روز دکتر مرا در صحن دانشکده ديد و از من در مورد او و دليل غيبت‌هايش سئوال کرد و گفت به او بگويم حتما در اسرع وقت پيش دکتر برود چون غيبت‌هايش زياد شده و بايد درس را حذف کند. من که مي‌دانستم حذف اين درس به معناي پنج ساله شدن اوست از دکتر خواستم اين بار را اجازه دهد تا او از اين به بعد سرکلاس‌ها حاضر شود. دکتر هم گفت حالا بگو حتما پيش من بيايد تا ببينيم چه مي‌شود. پس از آنکه به وي پيام دکتر را رساندم، پيش دکتر رفته بود و به او قول داده بود به طور منظم در کلاس‌ها شرکت کند و دکتر هم پذيرفته بود. حساسيت استاد نسبت به دانشجويانش برايم فراموش نشدني است. (خاطره از علي‌اکبر چاهه)

**لفظ هميشگي دکتر: "اين کلاس دام آموزشي داره"** **چهار)**

استاد علي‌محمدي معتقد بود دانشجويان بايد با حضور در کشور ايران را بسازند......

راستش لحظه لحظه کلاس‌هاي دکتر نه تنها براي من بلکه مطمئنم براي تمامي دانشجويان خاطره‌اي ماندگار است. مهرماه بود، بچه‌ها همگي ته دلشون خيلي خوشحال بودند که قراره درس کوانتوم 1و2 رو با دکتر بگذرونند. غالبا هر وقت دکتر سرکلاسهاش حاضر مي‌شد، بچه‌هاي دانشکده خودمون که حاضر مي‌شدن هيچ، گاه بيگاه مهمان‌هاي خارج از دانشکده‌هاي ديگه هم که آوازه استاد را شنيده بودند مي‌آمدند.

خلاصه کلاسمون خيلي شلوغ بود. بين صندلي‌هاي کلاس تا ته کلاس صندلي تک نفره آهني خيلي داغون هم چيده مي‌شد. دکتر مثل هميشه کلاسور زرد رنگش را در مي‌آورد و درس هر جلسه را جدا مي‌کرد و پاي تخته مي‌رفت. گاهي از گوشه تخته شروع به نوشتن مي‌کرد. مي‌نوشت و توضيح مي‌داد و جلو مي‌رفت. گرم درس گفتن مي‌شد تا اينکه چندبار نزديک بود از روي سکوي تخته سقوط آزاد کند! هر وقت اين اتفاق مي‌افتاد دکتر مي‌خنديد و مي‌گفت " اين کلاس دام آموزشي داره! آدم گرم درس دادن مي‌شه، تختش 50 متر از سکوش جلوتره وقتي که داري مي‌نويسي يه دفعه زير پات خالي ميشه".....

خاطرات اساتيد و دانشجويان دانشکده فيزيک دانشگاه تهران از استاد شهيد عليمحمدي در سايت بسيج دانشجويي دانشگاه تهران و علوم‌پزشکي تهران نيز انتشار يافته است.

**پنج) بهترین لحظات عمر در حج**

سال 1383 همراه ایشان به سفر حج مشرف شدم این سفر بهترین هدیه‌ی معنوی از سوی همسرم بود؛ چرا كه ماجرا و فلسفه‌ی تمام اعمال حج را به صورت لذت‌بخشی برای من بازگو می‌كرد و این، بهترین لحظات عمرم بود .همسرم در صفا و مروه  به من می‌گفت: خودت را بگذار جای هاجر و ببین چه حسی داری. یا در رمی جمرات می‌گفت: فرض كن جای حضرت ابراهیم(ع) بودی و می‌خواستی فرزندت را ببری به قتلگاه. آن‌وقت شیطان وسوسه‌ات می‌كرد. (همسر شهید علی‌محمدی)

**شش) رابطه پدر و پسر میان استاد و دانشجو**

شهید علی‌محمدی بسیاردر كارش دقیق بود به نحوی كه هیچ گاه رفافقت ودوستی رادر كارهایش دخالت نمی داد ؛به همین جهت بارها پیش می آمد كه با دوستانش ساعت ها بر سرنحوه انجام كاری بحث می كردند اما رابطه اش با دانشجویان یك رابطه ای شبیه رابطه پدر و فرزندی بود تا رابطه استاد و دانشجو ؛ همین رابطه باعث شده بود تا دانشجویانش بصورت متحد علاوه بر محكومیت به شهادت رساندن دكتر علی‌محمدی در روز تشییع پیكرش نیز حضور همه جانبه داشته باشند.

**هفت) اعتقاد داشتن به ماندن و ساختن ایران**

سه شنبه بود دقیقاً یک هفته قبل از شهادت استاد، چند تا از بچه‌ها رو دیدم که در مورد تحصیل در خارج از کشور از استاد می پرسیدند همانهایی که الان رفتن آمریکا! یکی از بچه‌ها از دکتر پرسید استاد چرا خارج نرفتین، اون یکی می گفت چرا شما تمایل ندارید که به بچه‌ها نامه پیشنهاد تحصیل در خارج از کشور  بدید، خب چه اشکالی داره که بچه‌ها برن خارج، وقتی می تونن اونجا موفق‌تر باشن و... استاد مثل همیشه بعد از تموم شدن سخنان یک لبخند خیلی معنادار زد انگار یه عالمه حرف داشت برای گفتن ولی ترجیح دادن حرفی نزنن. انگار که می دونستن مخاطبانشون تصمیمشون رو گرفتن شاید هم فکر می‌کردن …. ولی چیزی که من همیشه به عنوان شاگرد استاد بهش ایمان دارم اینه که با همه مشکلاتی که همه‌مون می‌دانیم در کشورمون وجود داره اعتقاد داشتن که باید موند، سخت تلاش کرد و ایران آباد ساخت... (یکی از دانشجویان روز قبل ازشهادت شهید عل محمدی)

**هشت) پاسخ ندادن استاد به منافقین**

منافقین برخی اسناد مهم مربوط به مباحث هسته‌ای كشورمان را از طریق اینترنت برایش ارسال كرده بودند تا دكتر درباره صحت یا عدم صحت اسناد نظر بدهند اما وی هیچ پاسخی به آنها نداد. (همسر شهید علی‌محمدی)

**نه) تهدیدات متعدد شهید علیمحمدی**

شهید علی محمد چندبار و به طرق مختلف تهدید شده بود : بار نخست در سال 84 یکی از همکارانش که در دانشکده فنی دانشگاه تهران بود را در لندن دستگیر کردند و از او راجع به شهید علیمحمدی می پرسیدند..

بار دوم در سال 86 یکی از دوستان شهید علیمحمدی در ایتالیا که 48 ساعت تحت نظر بود و در این مدت راجع به کارها و سوابق علمی این شهید از وی پرسیدند، همچنین در سال 87 نیز زمانی که به حج مشرف شده بودیم شهید علیمحمدی عنوان کرد که احساس می کنم تحت نظر قرار دارم و یک نفر در حال فیلمبرداری از من است.

و آخرین بار شهریور سال 88 شهید علیمحمدی به صورت تلفنی تهدید شد و ماجرا از این قرار بود که یکی از عوامل منافقین با شماره منزل ما تماس گرفت و از من شماره همراه همسرم را می خواست که من کمی بی احتیاطی کردم و این شماره را در اختیار این فرد قرار دادم که بعد متوجه شدم از عوامل منافقین است. (همسر شهید علی‌محمدی)

**ده) دغدغه های شهید علیمحمدی برای ایران**

شهید علیمحمدی وقتی در آخرین سفر خود برای کار بر روی پروژه سزامی به اردن سفر کرد پس از بازگشت به ما گفت که پیشنهاد داده‌ام یک قسمت از این پروژه را در ایران انجام دهیم. من گفتم‌ مگر اجرای چنین کاری در کشور ممکن است که وی پاسخ داد اجرای قسمتی از این پروژه در کشور باعث پیشرفت کشور خواهد شد و ما باید چنین کاری را انجام دهیم.

و چنین سخنانی از زبان شهید علی‌محمدی گویای این مسئله است که این شهید دغدغه پیشرفت کشور و تقویت نیروی انسانی را داشته است و تمام کوشش خود را در این زمینه انجام می‌داد.

ملتی که در آن شهادت عزت و افتخار محسوب‌ می‌شود هرگز از مرگ نمی‌هراسد و ملتی که از مرگ نترسد به کارهای خود برای رسیدن به اهدافش ادامه خواهد داد. (همسر شهید علی‌محمدی)

**خلاصه مطلب )**

شهید مسعود علی‌محمدی 3 شهریور 1338 در تهران به دنیا آمد. در سال 1364 مدرک کارشناسی خود را از دانشگاه شیراز دریافت کرد و  پس از آن در سال 1367 از مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه صنعتی شریف فارغ التحصیل شد. سپس در سال 1371 مدرک دکترای خود را با گرایش فیزیک ذرات بنیادی از همین دانشگاه دریافت کرد و با درجه استاد تمامی به تدریس در دانشگاه ها پرداخت. وی همزمان با دفاع مقدس در عرصه های علمی با سپاه پاسداران همکاری می کرد.

دکتر علی‌محمدی عضو هیات علمی پردیس علوم دانشگاه تهران بود. سابقه ریاست دانشکده فیزیک و معاون پژوهشی پردیس علوم دانشگاه تهران را داشت.

به گفته دانشجویان وی بسیار سخت کوش و وقت شناس بود و کلاس های او جزو پر جمعیت ترین کلاس های دانشکده بود و علت آن سطح علمی بالای این استاد و رابطه خوب او با دانشجویان بود.

در وقایع پس از انتخابات وی از نمایندگان تشکل های دانشجویی در خواست تشکیل جلسه ای داد و اولین جمله وی در این جلسه این بود که

"ما به عنوان کسانی که به نظام و انقلاب معتقد هستیم، فعالیت می کنیم و تلاش ما باید بر طرف کردن اختلافات باشد"

سرانجام بعد از سال ها تلاش در راه پیشرفت ایران اسلامی  در بامداد 22 دی ماه 1388 و در سن 50 سالگی، به هنگام بیرون آمدن از منزل بر اثر انفجار یک بمب کنترل از راه دور به دست عوامل موساد (سازمان جاسوسی اسرائیل) ترور شد...........

**روحش شاد و یادش گرامی**